

داستان مردی که مادرش را کشت

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

داستان های مثنوی

با نثر روان

مهدی سیاح زاده

## داستان مردی که مادرش را کشت

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

نفس تو آن مادر بدخاصیت

که فساد اوست در هر ناحیت

۷۸۲/۲

## داستان مردی که مادرش را کشت

(دفتر دوم - از بیت ۷۷۶)

مردی از سر خشم مادرش را کشت. یکی به او گفت:  
ای بد نهاد، چرا حق مادری را فراموش کردی و او را کشتی؟  
آخر گناه آن بیچاره چه بود؟ پاسخ داد: او عصمت خود و مرا  
لکه دار کرده بود. او را کشتم تا خاک گور رسوایی و ننگ  
او را بپوشاند. آن کس گفت: چرا مادرت را کشتی؟ بهتر بود  
فاسق او را می کشتی. گفت: من هر روز که نمی توانم آدم  
بکشم. او را کشتم و از خون دیگران گذشتم.  
کشتم او را، رستم از خون های خلق  
نای او بُرم، به است از نای خلق

۷۸۱/۲

\*\*\*

شرح مختصر نمادها و رمزها

مولوی در هر یک از داستان های خود به نحوی در مورد نفس و بلاهایی که بر سر انسان می آورد، سخن می گوید. در اواخر داستان پیش (شخص غریبی که خانه می جُست) نیز به همین موضوع نفس می پردازد و می گوید «غول نفس» مدام به انسان ندا می دهد (بانگ می زند) که به من روی بیاور تا نزدیک ترین راه سعادت را بر تو بنمایانم. مولوی اینجا منظور خود را از بانگ غولان، این گونه شرح می دهد:

چون بود آن بانگ غول؟ آخر بگو  
مال خواهم، جاه خواهم و آبرو

۷۵۲/۲

انسان اسیر نفس، تن پرور است. گرفتار «اگر» ها و «کاشکی» ها است. انسان گرفتار نفس، مدام در حال خواستن است. ثروت، مقام، شهرت و شوکت و اعتبار کاذب. که این همه باید از راه بخت و اقبال به او برسد، نه از طریق کار و تلاش پی گیر. او فقط این بازیچه های کودکانه (به سخن مولوی) را سعادت می پندارد. این ها با بندهای آهنین عقده

## داستان مردی که مادرش را کشت

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

رنج آور «خودبزرگ بینی» بسته شده است. خود را والاتر، هوشیارتر، عاقل تر از دیگران می پندارد. با این همه تن پروری، داشتن همه ی چیز را حق خود می داند. و اگر به آنچه می خواهد، نرسد، بجای سرزنش نفس تن پرور خود، دیگران را مقصر می شمارد و گمان می کند همه در حال توطئه علیه آن ها هستند.

او آمر و فرمانده ی فاسد وجودش را در خانه ی تن، عزیز و گرامی می دارد و همه ی گرفتاری های خود را به دیگران نسبت می دهد. در حالی که اگر مانند آن مرد، «مادر نفس» خود را بکشد، هم خود و هم دیگران را از شر او نجات می بخشد. اینجا است که مولوی همین داستان «مردی که مادرش را کشت» را نقل می کند. در این داستان همانطور که خود مولوی می گوید، مادر، سمبل نفس انسان است که برای رهایی از او باید در وجود آدمی کشته شود تا هم خود او و هم خلق خدا از شر او آسوده شوند.

نفس تو آن مادر بدخاصیت

که فساد اوست در هر ناحیت<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - ناحیت: ناحیه، جا، بخشی از منطقه جغرافیایی.

## داستان مردی که مادرش را کشت

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

هین بگش او را که بهر آن دنی  
هردمی قصد عزیزی می کنی<sup>۱</sup>  
از وی این دنیای خوش بر توست ننگ  
از پی او با حق و با خلق جنگ  
نفس گشتی، باز رستی ز اعتذار<sup>۲</sup>  
کس تو را دشمن نماند در دیار

۷۸۲/۲

---

<sup>۱</sup> - دنی: پست، بد سیرت.

<sup>۲</sup> - اعتذار: عذر خواهی، پشیمانی.